

اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - تعدی از مرجحات منصوص

برگه جلسه :

صفحه 1706 و 1707 و 1708 یا 3214 و 3215 و 3216

(جلسه صد و هجدهم)

محقق نایینی نیز در صف مخالفان اثبات ایستاده و اضافه بر آن چه نقل شد، می فرماید (با تلخیص):

«الاقوی وجوب الاقتصار علی المرجحات المنصوصة؛ فان الاصل و ان كان يقتضى وجوب الاخذ بكل ما یحتمل ان یكون مرجحا لاحد المتعارضین، للشک فی حجیة الآخر والاصل عدمها؛ الا أنه یجب الخروج عما یقتضیه الاصل باطلاقات أدلة التخییر فانّ المتیقن من تقبیدها هو ما إذا كان فی أحد المتعارضین أحد المزایا المنصوصة و لا یستفاد من أدلة الترجیح وجوب الاخذ بكل مزیه تقتضی أرححیة أحدهما سندا أو مضمونا؛ فالقول بوجوب التعدی عن المرجحات المنصوصة خال عن الدلیل. و أما قوله - علیه السلام - : «فان الرشد فی خلافهم» فالامر فیہ أوضح، فانّ التعلیل لا ینطبق علی ضابط منصوص العلة و لا یصلح ان یكون کبری کلیة لان ضابط منصوص العلة - علی ما أوضحناه فی محله - هو أن تكون العلة علی وجه یصح ورودها وإلقائها الی المكلفین ابتداء بلاضم المورد إليها؛ كما فی قوله: «الخمیر حرام لانه مسکر» فانه یصح أن یقال: «کل مسکر حرام» بلا ذکر الخمیر؛ و كما فی قوله - علیه السلام - : «فانّ المجمع علیه مما لا ریب فیہ» فانه یصح أن یقال: «خذ بكل ما لا ریب فیہ». و هذا بخلاف قوله - علیه السلام - : «فانّ الرشد فی خلافهم» فانه لا یصح

أن یقال: خذ بكل ما خالف العامة» لما عرفت: من أنه کثیر من الاحکام الحقّة توافق قول العامة؛ فلا یمکن أن یرد قوله - علیه السلام - «فانّ الرشد فی خلافهم» دستورا کلیاً للمکلفین بحیث یكون بمنزلة الكبرى الكلية بل لا بد و ان یكون التعلیل بذلک لیبیان حکمة التشریع و لیس من العلة المنصوصة فلا یجوز التعدی عنها الی کل مزیه تقتضی اقربیة مضمون احد المتعارضین للواقع. فالانصاف انه لم یظهر من الادلة جواز التعدی عن المرجحات المنصوصة، فالاقوی هو الاقتصار علیها»¹.

بررسی

در این سخن، محقق نایینی هم برخی ادله قائلان به تعدی را نقد می کند و هم اقدام به اقامه دلیل بر اندیشه خود می کند؛ هر چند اثبات اندیشه خود را نیازمند دلیل نمی بیند و به زعم وی، این قائلان به تعدی هستند که باید اقامه دلیل کنند. بر بیان ایشان نقدا و استدلالا ملاحظاتی وارد است که لدى الاقتضاء به آن ها اشاره می کنیم، لیکن علی الحساب مناسب است بدانید، تعبیر: «فان الرشد فی خلافهم» - که محور گفتگوی محقق نایینی در متن فوق واقع شده است - در هیچ متن روایی نیست و ظاهرا ایشان این تعبیر را از شیخ اعظم گرفته است که فرمود: «و منها تعلیلهم - علیهم السلام - لتقدیم الخبر المخالف للعامة ب : «ان الحق و الرشد فی خلافهم». محقق خوبی که در این باره تتبعی دارد، فرموده است:

«ان التعلیل المذكور لم یوجد فی روایة و انما هو فی عبارة الکافی. نعم وقع فی المرفوعة ما یرادفه و هو قوله - علیه السلام - : «فان الحق فی ما خالفهم»... و ذکر ایضا فی المقبولة لفظ «فقیه الرشد» ولكنه لیس بعنوان التعلیل بل بعنوان الحکم، حیث قال - علیه السلام - : «ما خالف العامة فقیه الرشد»، ای یجب الاخذ به، فلا تعلیل فیہ حتی یؤخذ بعمومه. و لو سلّم ظهوره فی التعلیل فلا اشکال فی ان الرشد فی مخالفة العامة غالبی...»².

البته در روایتی آمده است: «أنت فقیه البلد و استفتته فی أمرک فاذا افتاک بشیء فخذ بخلافه فان الحق فیہ»³.

لکن آیا این روایت اختصاص به شهر علی بن اسباط و امثال آن در آن زمان دارد یا یک دستوری فرازمانی و فرامکانی است؟

باید تامل کرد. در سؤال ابن اسباط آمده: «قلت للرضا - عليه السلام - يحدث الامر لا اجد بدأً من معرفته و ليس في البلد الذي انا فيه احد استفتيه من مواليك؟ فقال: ...»⁴.
سند روایت ضعیف است.

و البته در روایت غیر معتبر دیگری است از امام صادق - عليه السلام - با این عبارت:
«اتدری [خطاب به راوی نامعلوم] لم امرتم بالاخذ بخلاف ما تقول العامة؟ فقلت: لا ادري! فقال: ان عليا - عليه السلام - لم يكن يدين الله بدين الا خالفت عليه الامة الى غيره، ارادة لابطال امره! و كانوا يسألون امير المؤمنين - عليه السلام - عن الشيء الذي لا يعلمونه فاذا افتاهم جعلوا له ضداً من عندهم ليلبسوا على الناس»⁵. ضمناً برخی ادله دیگر برای مخالفان تعدی و دلیل مورد نظر محقق خراسانی برای تفصیلی که داد، وجود دارد که در ذیل نقد و تحقیق به آن ها و نقدش اشاره خواهیم داشت.
(پایان جلسه)

1. فوائد الاصول، ج4، صص774-778.
2. مصباح الاصول، ج3، صص421 و422.
3. الوسائل، ج27، ابواب صفات القاضي، باب 9، ح23، ص116.
4. همان، صص115 و116.
5. همان، حدیث 24، ص116.

*فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگوی ما راجع به ادله ی مخالفان تجاوز بود. از بزرگانی نقل کردیم و امروز سخن محق نائینی را داریم. کلام ایشان هم ناظر است (البته نه ناظر کامل) به بیان صاحبان تجاوز مثل شیخ اعظم و هم به سهم خودش برای اندیشه ی خودش دلیل می آورد. من بحث ایشان را با تلخیص بیان می کنم ولی می توانید به کتاب ایشان مراجعه کنید (برگه های ما صفحه ی 3214 و 3215، فوائد الاصول جلد 4 صفحه ی 774 تا 778) خلاصه ی حرف ایشان این است که:

الاقوی وجوب الاقتصار على المرجحات المنصوصة. این لب کلام ایشان است و در همان ابتدا هم بیان می کند که سرگردان نشوید. بعد می گوید من قبول دارم که اصل موافق قول کسانی است که می گویند لازم است اخذ به هر مرجحی حتی مرجحی که نمی دانیم شارع مد نظر دارد یا ندارد (محتمل الترجیح عند الشارع) چون وقتی یک روایت ما مرجحی دارد که دیگری این ترجیح را ندارد و هیچ ترجیح دیگری هم ندارد در واقع شک می کنیم در حجیت آن، این می شود شبیه این که آیا لازم است تقلید از اعلم یا مجاز هستیم که از غیر اعلم هم تقلید کنیم (البته این ها باهم فرق دارند ولی الآن برای تقریب به ذهن مثال را آوردیم) ولی از اصل باید به خاطر دلیل حاکم بر اصل دست برداشت. و آن دلیل اطلاقات ادله ی تخیر است. ادله ی تخیر آن قدر اطلاقش قوی است که حتی در مرجحات منصوص هم می آید منتهی در مرجحات منصوص چون یقین داریم از اطلاق ادله ی تخیر دست برمی داریم اما در غیر ادله ی منصوص از اطلاق ادله ی تخیر دست بر نمی داریم فإن المتیقن من تقييدها ما اذا كان في احد المتعارضين احد المزايا المنصوصة اما دیگر استفاده نمی کنیم به هر چیزی که یحتمل شرعا مرجح باشد و جزء مرجحات منصوصه هم نیست. پس اگر شما آمدید در مرجحات غیر منصوص ترجیح دادید و قائل به تجاوز شدید، حرف بدون دلیل زده اید.

تا این جا ایشان هم اندیشه ی اثبات را نقد کرد هم برای نظر خودش دلیل آورد. اگر ما خواستیم رد کنیم باید این دلیل ایشان را

جواب دهیم.

ممکن است کسی بگوید آقای نائینی پس فرمایشات شیخ اعظم در رابطه با تجاوز چه می شود؟ یک از حرف های شیخ این بود که در روایت آمده است ان الرشد فی خلافهم این تعلیل است، در واقع امام می خواهند بفرمایند که هرجایی که یقین کردی رشد در آن طرف است یا احتمال دادی که رشد در آن طرف است حال ما در متعارضین در آن که مرجحی ندارد مسلم احتمال نمی دهیم اما آن که مرجح دارد احتمال می دهیم که رشد باشد، در واقع آن چه که واقع را بهتر نشان می دهد (رشد همان واقع است) باید ببینیم واقع کدام طرف است، گاهی انسان یقین می کند که هیچ اما گاهی انسان احتمال می دهد، می رود همان طرف را می گیرد پس «ان الرشد فی خلافهم» هم منصوص را می گیرد و هم غیر منصوص را. این ها حرف های شیخ انصاری بود.

مرحوم آقای نائینی پاسخ می دهد: این «ان الرشد فی خلافهم» که در کلام امام آمده است، علت نیست، حکمت است. مرحوم نائینی می فرماید اگر یک حکمی از طرف شارع صادر شد، بعد چیزی آمد که شک می کنیم علت است یا حکمت است، اگر توانستیم آن علت را یک کبری قرار دهیم عرفا به گونه ای که بشود گفت شارع این را کبری قرار داده است عرفا، این علت است مثل این که شارع فرموده است: الخمر حرام لأنه مسکر. شما نمی دانید لأنه مسکر علت است یا حکمت. آیا این «لأنه مسکر» را به هر عرفی بدسیم اینطور تحلیل نمی کند که الخمر مسکر و کل مسکر حرام فالخمر حرام؛ نگویید ما از کجا بدانیم. عرف این طور تحلیل می کند. ملاک عرف است. یا اگر شارع فرمود اگر کسی در زحام کشته شد خونش بر عهده ی بیت المال است چون خون کسی نباید بدون دیه باشد. آیا در این جا نمی شود یک قانون کلی درست کرد که «لا یبطل دم امرء مسلم» که قانون هم داریم بعد بگوییم در این جا هم اگر دیه نباشد بطل دم امرء مسلم پس بیت المال باید بدهد. ولی اگر یک جا نشود کبرا قرار داد، اگر کبری قرار دهیم دروغ می شود، خراب می شود، به هم می ریزد در این جا نمی توان گفت علت است. در ما نحن فیه هم که امام فرمودند مخالف عامه را مقدم کنید فإن الرشد فی خلافهم آیا می توان گفت فإن الرشد فی خلافهم یک قانون کلی است مثل «لأنه مسکر» است؟ آیا می توان گفت الرشد فی خلاف العامة؟ نمی توان گفت. وقتی می توانستیم بگوییم که در هیچ حکمی با آن ها اشتراک نداشته باشیم در حالی که در بسیاری از احکام با آن ها اشتراک داریم. اگر نمی شود قانون گزار به طور کلی بگوید، پس اگر در یک جایی فرموده است باید بگوییم نهایتا حکمت است؛ بگوییم در جایی که تعارض است، این جا یک امتیاز برای مخالف است اما نمی توانیم آن را یک ضابطه ی کلی به حساب بیاوریم. پس جناب شیخ اعظم شما نفرمایید یکی از ادله ی ما برای تعدی از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه تعلیل ائمه ع به ان الرشد فی خلافهم.

قسمت اول استدلال شیخ هم که استدلال به صفات اصدق بودن و اوثق بودن بود آقای نائینی قبول ندارد و معتقد است که قسمت اول روایت مربوط به قضاوت است نه خبر و فتوا.

نسبت به فإن المجمع علیه لاریب فیه هم همان جوابی را می دهد که دیروز آقای خویی داد، ایشان می گوید این لاریب فیه لاریب فیه نسبی نیست، از این جهت نمی توان گفت هر چه که نسبت به دیگری ریش کمتر بود آن را بگیر (حرفی که شیخ انصاری داشت).

و در آخر می گوید: الانصاف أنه لم يظهر من الأدلة جواز التعدی عن المرجحات المنصوصة فالاقوی هو الاختصار علیها یعنی بر مرجحات منصوصه.

بررسی کلام آقای نائینی

گاهی انسان فریب می خورد. مرحوم نائینی می فرماید: و اما قوله ع: «فإن الرشد فی خلافهم» این تعلیل نیست. انسان از این که آقای نائینی فرموده است و اما قوله ع مطمئن می شود که همچین عبارتی داریم در مقام تعلیل در حالی که ما چنین تعبیری نداریم، ایشان فریب شیخ را خورده است چون شیخ دارد که: «تعبیرهم أن الحق و الرشد فی خلافهم»؛ من نه «فإن الرشد فی خلافهم» را در احادیث دیدم نه آن که شیخ می فرماید را. این ها بزرگوار هستند، در قله ی فکر هستند و این باعث می شود که انسان بر روی تتبعشان شک نکند. یکی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند آقای خویی است. بله در عبارت کافی هست: «الرشد فی خلافهم» در مقدمه ی کافی یا در روایتی بود «فإن الحق فی ما خالفهم» نمی خواهم اشکال اساسی بگیرم بلکه اشکال روشی است یا در مقبوله ی ابن حنظله بود که: قال امام ع: «ما خالف العامة ففیه الرشاد» زبان اصلا زبان تعلیل نیست، یک گزاره است. ما خالف می شود موضوع ففیه الرشاد می شود محمول، نه «لام» نه «لأن»، حالا شما این را باز کن، تحلیل کن به یک موضوع و محمول و علت مثلا اینطور کن: خذ بما خالف العامة لأن فیما خالف العامة الرشاد بسیار خوب ولی این غیر از

عبارتی است که مرحوم نائینی بیان می کند و می گوید: و اما قوله عليه السلام

من در این جا نگاه کردم ببینم تعابیر چه است. یکی از تعابیر همانی بود که در بالا آوردیم، در روایت دیگر دارد که علی بن اسباط از امام رضا ع سؤال می پرسد که من در شهرمان فقیهی از اصحاب نیست که سؤال فقهی ام را بپرسم، امام فرمودند: آت فقیه البلد (یعنی از اهل تسنن) و استفتی فی امرک (در مسأله ای که داری از او فتوا بگیر) فإذا أفتاک بشيء فخذ بخلافه فإن الحق فيه یعنی فإن الحق فی خلاف آن چه که فقیه بلد تو می گوید. آیا این یک دستور فرا زمانی و فرا مکانی است؟ این حرف در مورد برخی از مسائل که اهل تسنن برخلاف ما فتوا دارند درست است اما در برخی دیگر چه؟ مثلاً اگر سؤال در مورد کیفیت تقسیم ارث است، نمی داند ارث را چطور باید تقسیم کنند، می رود نزد فقیه بلد، او می گوید ارث را این طور تقسیم کن، این شخص از کجا بداند خلاف این حکم چیست، چطور مخالفت کند؟ لذا از این روایت نمی توان یک حکم فرا زمان و فرامکان استفاده کرد؛ این روایت در حد نسخه برای خود علی بن اسباط آن هم برای برخی از سؤال ها.

روایت دیگری است که راوی اش نامعلوم است چون روایت مرسله است، خدمت امام صادق ع است، امام می فرمایند: آیا می دانی چرا امر شده اید به مخالف با عامه؟ راوی می گوید خیر. امام فرمودند داستان این است که امیرمؤمنان چیزی را انتخاب نمی کرد به عنوان گزاره ی دینی لم یکن یدین الله بدین الا خالفت علیه الامة الی غیره، عناد داشتند که ببینند امام علی علیه السلام چه می فرمایند بعد خلافتش را عمل کنند. سقیفه، بعد بنی مروان بعد بنی امیه اینطور تربیت کرده بودند مردم را لذا می آمدند کانوا یسألون امیرالمؤمنین نه برای این که نظر حضرت را بفهمند که بروند عمل کنند برای این که بروند ضدش را بگیرند، لذا در خیلی از امور نظری بر خلاف نظر امیرمؤمنان رواج پیدا کرد و یکی دو جا هم که امیر مؤمنان می خواستند عمل کنند مثل صلاة تراویح فتنه هایی درست کردند؛ از این جهت است که ما می گوییم اگر چیزی به شما رسید و موافق عامه بود به سراغش نروید. البته منظور همه ی امور نیست و حدش جایی است که چیزی رسیده است که هم موافق عامه است و هم مخالف عامه بدانید که باید مخالف عامه را بگیرید. این ها یک نکاتی است که در روایات ما هست.

ما بحثمان در تعدی از مرجحات منصوص است؛ ما نظرها را گفتیم، تجاوز، عدم و تفصیل از آقای آخوند (البته این تفصیل را باید صبر کنید چون ممکن است ما در آن مناقشه کنیم) به هر حال مسأله اختلافی است ولو متجاوزین تعدادشان بیشتر است. ادله ی متجاوزین را گفتیم و بیشتر از شیخ استفاده کردیم و ادله ی مانعین را هم از آقای آخوند، خوبی و نائینی بیان کردیم البته نظرات موافقان هم توسط این افراد نقد شد.

جلسه ی آینده می رویم سراغ تحقیق.

الحمد لله رب العالمین